

کانون فرهنگی-سیاسی و شوراهای خلق ترکمن مدافع خواسته های ملی بودند

مصاحبه با رفیق مهدی فتاپور به مناسبت سالگرد جنگ اول ترکمن صحرا

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
پنجشنبه ۱۰ اسفند ۱۳۹۱ - ۲۸ فوریه ۲۰۱۳

وهاب انصاری: رفیق فتاپور، شما در جریان جنگ اول ترکمن صحرا مسئول هیاتی بودید که از طرف سازمان جهت برقراری صلح به منطقه اعزام شد. قبل از آنکه راجع به فعالیت های این هیات صحبت کنیم میتوانید مختصراً بگویند هنگام آغاز جنگ سازمان چه موقعیتی داشت؟

مهدی فتاپور: پس از انقلاب در اکثر شهرهای بزرگ ستادهای سازمان تشکیل شده بود. شکل گیری این ستادها اکثراً بدون برنامه ریزی مرکزی و به ابتکار نیروهای سازمان در محل صورت گرفته بود. کادرهای سازمان در مناطق عمدتاً مستقل عمل کرده و رهبری سازمان فاقد توانائی کنترل و سیاست گذاری بر فعالیت های مناطق بود. در گنبد نیز مثل بسیاری از شهرها تعدادی از روشنفکران ترکمن از همان روزهای اول پیروزی انقلاب کانونی بنام کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن تشکیل داده و به فعالیت پرداختند. این کانون با طرح، تقویت و دفاع از خواسته های ملی و فرهنگی مردم ترکمن صحرا و با توجه به شرایط ترکمن صحرا که اکثر مردم آن به حاکمیت جدید بی اعتماد بودند، به سرعت در میان روشنفکران ترکمن نفوذ کرده و به پرنفوذترین نیروی سیاسی در منطقه بدل گردید. در آن مقطع نیروهای سازمان نیز در هر محل بنا به تشخیص خود عمل می کردند. دید عمومی حاکم بر نیروهای سازمان عدم اعتماد به حاکمیت نوین بود. در عین حال وجود ستادهای علنی در اکثر شهرها و نفوذ گسترده توده ای نیروهای حاکم، چهارچوب های معینی را بر فعالیت نیروهای سازمان تحمیل می کرد. رهبری سازمان از حمله صریح به حاکمیت خودداری می کرد و می کوشید از بروز درگیری با نیروهای حاکم و حزب الهی ها حتی الامکان احتراز کند. ولی با وجود این هر روز اخباری از درگیری حزب الهی ها با نیروهای سازمان به ما می رسید. در چنین شرایطی خبر جنگ گنبد به ما رسید. رفیقمان هاشم عباسی که چند روز قبل به گنبد اعزام شده بود. تلفنی با تهران تماس گرفته و اخبار درگیری را به اطلاع ما رساند. وی همانروز دستگیر شده و تا پایان جنگ زندانی بود. ما در ابتدا فکر می کردیم که این درگیری هم مثل سایر درگیری هاست ولی اخبار بعدی حاکی از گسترش درگیری، سنگربندی در شهر گنبد و تبدیل شدن این شهر به مرکز یک جنگ بود.

وهاب انصاری: شما فکر می کنید که چه عامل و یا عواملی جنگ را موجب شد؟

مهدی فتاپور: عوامل متعددی زمینه ساز بحرانی بودن شرایط ترکمن صحرا گردیده بود. به نظر من مهمترین

آنان عبارت بودند:

- کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراهای خلق ترکمن تنها جریان هایی بودند که در منطقه نفوذ داشتند. جریان هائی که رهبران آن عمداً از نیروهای سازمان بودند. ترکمن هایی که سال ها احساس می کردند که غیر ترکمن ها خود را از آنان برتر می دانند. در سیمای این تشکل ها دفاع از حقوق و غرور ملی خود را ممکن می دیدند. غیرترکمن های ساکن گنبد که شیعه مذهب و هوادار حاکمیت جدید بودند به آنان و سازمانی که خواسته های ملی آنان را طرح می کرد، اعتماد نداشتند. آنان که تا آن زمان با یک تشکل نیرومند ترکمن روبرو نبودند از قدرت گیری این تشکل و از متشکل شدن ترکمن ها نگران بودند.

- برای روحانیون و مسئولین کمیته های انقلاب پذیرش آن که نیروهای چپ در یک منطقه همجوار شوروی بیشترین نفوذ را دارا و قدرتمندترین نیرو باشند، غیر قابل قبول بود.

- رهبران کانون و ستاد مرکزی شوراهای خلق ترکمن وظیفه خود را دفاع از دهقانان ترکمن صحرا و تقسیم زمین در میان آنان می دانستند و در چهارچوب ایده های حاکم بر سازمان در این زمینه شعارهای چپ مطرح می کردند. هر چند هنوز اقدامات عملی در این جهت صورت نگرفته بود، ولی خرده مالک ها، توزیع کنندگان و کلا کسانی که در منطقه قدرت اقتصادی داشتند و عمدتاً غیرترکمن های ساکن گنبد بودند، از ستاد و برنامه های آن نگران بودند.

اینها همه شرایط حساس و خطرناکی پدید آورده بود. یک جرقه لازم بود که منطقه را شعله ور سازد. رهبری سازمان در آن زمان خطیر بودن موقعیت را درک نمی کرد و همه چیز خود بخودی پیش می رفت. آنگونه که من در جریان ماموریتم متوجه شدم، شروع جنگ بر خلاف تصور اولیه ما، جزئی از یک نقشه طرحریزی شده نبود. ستاد روز ششم فروردین میتینگ داشت. بین کمیته ای هائی که از مناطق دیگر برای کنترل منطقه اعزام شده بودند، بحث شدیدی می شود. برخی معتقد بودند که باید این میتینگ را برهم زد و قدرت نمائی کرد و برخی این عمل را خطرناک می دانستند. کمیته ای های اعزام شده از مشهد تصمیم می گیرند که به این میتینگ حمله کرده و آنرا بر هم زنند و اگر توانستند ستاد را تسخیر کنند. آنها به جمعیت شرکت کننده شلیک کرده و تعدادی را به قتل می رسانند و سپس به مقر کانون حمله می کنند و کتابخانه کانون را آتش می زنند. فردای آن روز ترکمن ها تعرض را آغاز کرده و دو سوم شهر را تسخیر می کنند و با اعزام نیروهای کمکی از کمیته های دیگر شهرها جنگ گسترش می یابد.

وهاب انصاری: بعد از اینکه خبر شروع جنگ به رهبری سازمان در تهران رسید، رهبری سازمان چه

تصمیمی گرفت؟

مهدی فتاپور: خبرهای بعدی حاکی از گسترش جنگ بود. تبلیغات رژیم از توطئه مشترک عوامل رژیم سابق،

جماداران هژبر یزدانی و فدائیان سخن می گفت. رفقای ما در مازندران از جو تحریک شده و متشنج منطقه خبر می دادند. آنها می گفتند، مردم علیه سازمان تحریک شده اند و هر لحظه امکان حمله به دفاتر سازمان وجود دارد. ما در جلسه ایی که همانروز برگزار کردیم همگی بر این نظر بودیم که ادامه این جنگ خطرناک است و می تواند زیانهای بزرگی به سازمان وارد کند. ما بیم داشتیم که این جنگ جزئی از یک توطئه بزرگتر باشد و تصمیم گرفتیم که با مسئولین حکومت تماس گرفته و موضع خود و آمادگیمان را برای پایان دادن به جنگ اعلام کنیم. از طریق آشنائی که مصطفی مدنی داشت با دفتر آیت الله طالقانی تماس گرفتیم. متعاقب آن آیت الله طالقانی خود به دفتر سازمان تلفن کرد و با فرخ نگهدار صحبت کرد و مطرح کرد هنوز جنگ سنندج تمام نشده، جنگ دیگری را شروع کردید، و معتقد بود حمایت ما از ترکمن ها، ما را رو در روی انقلاب قرار خواهد داد. فرخ مواضع سازمان را توضیح داد و تاکید کرد که ما با درگیری نظامی مخالفیم و تبلیغاتی که ما را مسبب و آغاز کننده جنگ معرفی می کند از پایه نادرست و شاید خود این تبلیغات توطئه ای برای رو در رو قرار دادن نیروهای انقلاب باشد و طرح کرد که سازمان آماده هرگونه همکاری برای پایان دادن به جنگ است. آیت الله طالقانی که قبل از این تلفن بنظر می رسید، اتهاماتی را که بما وارد می شد، پذیرفته بود. از این توضیحات خوشحال شد و مطرح نمود هیاتی از طرف دولت برای رسیدگی به اوضاع و با ماموریت برقراری صلح عازم منطقه شده و شما نیز می توانید افرادی را در چهارچوب فعالیت این هیات به منطقه فرستاده و خود را با این هیات هماهنگ کنید. ما قبل از این تلفن قصد فرستادن هیاتی به منطقه را داشتیم و من بعنوان مسئول این هیات انتخاب شده بودم، ولی پیشنهاد آیت الله طالقانی برای ما ایده آل بود. در واقع یک بخش بزرگ و دشوار کار یعنی تماس با مسئولین دولتی در محل حل شده بود. یک ساعت بعد آیت الله طالقانی تلفن زد و گفت که هیات دولت حرکت کرده و در محل استانداری مازندران منتظر ما هستند. ما هم فوراً اعضا هیات را انتخاب کرده و آماده حرکت شدیم.

وهاب انصاری: اعضا هیات نمایندگی سازمان چه کسانی بودند؟

مهدی فتاپور: به جز من، اعضا هیات عبارت بودند از: مستوره احمدزاده، اشرف دهقانی، امیر ممبینی، مهدی سامع و محسن مدیر شانه چی

وهاب انصاری: در انتخاب اعضای هیات نمایندگی سازمان مسایل خاصی را مد نظر قرار داده بودید؟ یا اینکه اعضای هیات اتفاقی انتخاب شده بودند؟

مهدی فتاپور: هدف آن بود که هیات از نظر سیاسی قوی باشد و بتواند تصمیم گیری کند و در عین حال چهره های شناخته شده ای عضو آن باشند که در صورت شکست ماموریت و تداوم جنگ بتوانند در فعالیت های تبلیغی شرکت کنند و سیاست سازمان را توضیح دهند. البته خود این ترکیب نشان دهنده بیدقتی ما و عدم شناخت ما از شرایط بود. چپ بودن ترکیب ما (۴ مرد و ۲ زن بدون چادر و روسری) مشخص بود و

تعیین این ترکیب برای رفتن به شهری که جنگ در آن در جریان است و تمام رفت و آمدها کنترل می شود، کاملاً خطا بود. من در مازندران متوجه این اشتباه شدم و خوشبختانه بدلیل آنکه مسیر بندر ترکمن هنوز کنترل نمی شد و از این بندر یک راه فرعی به بخش ترکمن نشین گنبد وجود داشت، مشکلی پیش نیامد.

وهاب انصاری: شما کی و کجا هیات دولت را ملاقات کردید؟

مهدی فتاپور: ما شب حوالی ساعت ۸ به استانداری مازندران رسیدیم و خود را معرفی کرده و خواستار دیدار با دکتر طباطبائی که در آن زمان استاندار مازندران بود و در سال ۱۳۶۰ در ارتباط با مجاهدین دستگیر و اعدام شد، گردیدیم. من او را از زندان می شناختم. بما گفتند که دکتر به گنبد رفته و یکی دیگر از مسئولین منتظر ماست و ما را به اطاقی بردند. من در آنجا با اباذر ورداسپی مواجه شدم. من اباذر را در فعالیت های دانشجویی و بعدها در زندان می شناختم و روابط نزدیک و دوستانه ای داشتیم. او از ما به گرمی و بسیار صمیمانه استقبال کرد و گفت که هیات دولت به منطقه رفته و قرار شده که شما نیز به محض رسیدن به گنبد بروید و آنها آنجا منتظر شما هستند. ولی از آنجا که جا به جا رفت و آمد در جاده گرگان-گنبد کنترل می شود و حرکت شبانه خطرناک است، بهتر است فردا صبح حرکت کنید. چند لحظه به بعد اطلاع دادند که تعدادی زخمی از گنبد آورده اند و اباذر می بایست برای اعزام آنها به تهران اقدام می کرد. بنا به پیشنهاد او من هم برای آنکه در جریان آخرین اطلاعات قرار گیرم، او را همراهی کردم. چند نفر از اعضا کمیته های اعزامی از تهران که در درگیری آروز زخمی شده بودند را برای اعزام به تهران از گنبد آورده بودند. آنها از شدت جنگ در آن روز صحبت می کردند. در این فاصله محسن برای سازماندهی دیدار ما با رفقای مسئول سازمان در منطقه و همچنین مسئولین محلی مجاهدین اقدام کرده و قرار دیدارها را برای فردا صبح تعیین کرد. ما پس از بازگشت به استانداری تا نیمه های شب بیدار نشسته و بحث کردیم. اباذر معتقد بود، ما در مناطق خلقی سیاست خطرناکی اتخاذ کرده ایم.

او میگفت درگیری های ملی-قومی می تواند بسرعت گسترش یافته و موجب بهره برداری دولت های خارجی قرار گیرد. بخصوص در ترکمن صحرا در مرز شوروی در شرایطی که سازمان های سابقه دار و شناخته شده ملی وجود ندارد، این بازی خطرناکی است. و معتقد بود فدائیان باید هر چه سریعتر ارتباط خود را با ترکمن ها قطع کنند.

در رابطه با قطع جنگ هم معتقد بود کار ما بسیار دشوار است. می گفت سیاست دولت و همه مسئولین قطع جنگ است. ولی در این چند روز اتوبوس های پر از کمیته ای های مسلح از تهران و مشهد و شهرهای مازندران بسوی منطقه سرازیر شده اند. در راس هر گروه هم یک روحانی قرار داشت، که نه از سیاست چیزی می فهمیدند و نه از مصالح حکومت سر در می آوردند و نه حاضر بودند حرف کسی را گوش دهند و تصور میکنند که رسالت ریشه کن کردن کفر را بر عهده دارند. در عین حال او به ترکمن ها هم بی اعتماد بود و مطمئن نبود که آنها حاضر باشند با هیات دولت همکاری کنند. فردا صبح اباذر نامه ای تنظیم کرد که ما جزئی از هیات دولت هستیم و بما داد تا بتوانیم از بازرسی های محلی عبور کنیم. ما پس از دیدارهای کوتاه با رفقای خودمان و مسئولین محلی مجاهدین حرکت کردیم. صحبت های مجاهدین مشابه صحبت های اباذر بود.

آنها بما توصیه می کردند که بگونه ایی خود را از این مهلکه بیرون بکشیم. در عین حال بما گفتند در گنبد نیروئی ندارند ولی هر نوع کمکی از آنها ساخته باشد می توانند در گرگان در اختیار ما بگذارند. ما در صحبت با رفقای خودمان متوجه شدیم که مسیر بندر ترکمن کنترل نمی شود. ما گروهمان را به دو قسمت تقسیم کردیم. امیر، مستوره و اشرف به سمت بندر ترکمن و از آنجا بسمت بخش ترکمن نشین گنبد حرکت کردند و من و مهدی و محسن به سمت بخش دیگر گنبد حرکت کردیم و قرار شد بمحض رسیدن راهی برای تماس با هم پیدا بکنیم. در مسیر گرگان-گنبد تقریبا در هر کیلومتر گروهی ایستاده و ماشینها را بازرسی می کردند. با وجود آنکه ما نامه استانداری را در دست داشتیم و می توانستیم با آنها با تحکم برخورد کنیم و بگوئیم عجله داریم. در عمل تمام آنروز را در راه بودیم و عصر آنروز به گنبد رسیدیم. با رسیدن ما اعضا هیات دولت به ملاقات ما آمدند و از رسیدن ما بسیار خوشحال شدند.

وهاب انصاری: دلایل خوشحالی هیات دولت چی بود؟ آیا آنها به این نتیجه رسیده بودند که بدون حضور سازمان نمی توانند مسایل ترکمن صحرا را حل و فصل بکنند؟

مهدی فتاپور: آنها روز قبل به آنجا رسیده بودند. ولی عملا نتوانسته بودند کاری انجام بدهند. بدتر آنکه روز قبل تیراندازی شدیدتر از روزهای قبل بود و تعدادی از کمیته ای ها کشته و مجروح شده بودند. آنها هیچ رابطه ای با ترکمن ها نداشتند. یک ارتباط تلفنی بین دو طرف وجود داشت که به دلیل بی اعتمادی دو طرف فقط برای تهدید و خط و نشان کشیدن بکار گرفته می شد. کمیته ایی ها هم هیچ حرف شنوی از آنها نداشتند. روحانیون مسئول این کمیته ها هر یک فکر می کردند به تنهایی رسالت ریشه کن کردن کفر در منطقه را بر عهده دارد. هیات دولت قبل از رسیدن ما خود را کاملا ناتوان احساس می کرد.

وهاب انصاری: اعضا هیات دولت چه کسانی بودند؟

مهدی فتاپور: خلیل رضائی (پدر رضائی ها)، علی رسولی، که بعدها رئیس دفتر بنی صدر شد. ملیحی از عناصر وابسته به جنبش ملی و دکتر طباطبائی

وهاب انصاری: به جز هیات دولت چه کسی اطلاع داشت که شما از فدائیان هستید؟

مهدی فتاپور: به محض ورود ما طباطبائی مرا بکناری کشید و گفت که هیچ کس نباید بفهمد شما از فدائیان هستید. در صورتی که کسی متوجه شود، با این خشم و نفرتی که اینجا وجود دارد، ما نمی توانیم جان شما را تضمین کنیم. بنابراین در تمام آن چند روز ما کاملا در نقش اعضا هیات دولت عمل می کردیم. کمیته ایی هائی که اگر می دانستند ما فدائی هستیم، ما را فوراً به قتل می رساندند. بما احترام می گذاشتند. یکبار در روزهای آخر ماموریت دو نفر خبرنگار از طرف روزنامه انقلاب اسلامی که هنوز منتشر نشده و در دوره تدارک بود به منطقه آمده و با اعضا هیات دولت مصاحبه کردند. یکی از آنها مرا می شناخت. من سعی

کردم با او مواجه نشوم، ولی او مرا دید. آنها پس از مصاحبه پیش ملیحی و طباطبائی رفته و مدتی با آنها صحبت کردند. پس از آن من دیدم که ملیحی و طباطبائی بشدت نگرانند و بمن گفتند که او مرا شناخته و فکر کرده که نفوذی هستم. ولی خوشبختانه مطلب را نه با کمیته ایی ها بلکه با ملیحی و طباطبائی مطرح کرده و آنها به وی گفته بودند که من برای مذاکره آمده ام. ولی کسی نباید مطلع شود و توانسته بودند وی را قانع کنند که موضوع را با کسی در میان نگذارد. شناخته شدن ما علاوه بر آنکه به احتمال قوی به کشته شدن ما منجر میشد، برای اعضا هیات دولت هم مسئله ساز بود.

وهاب انصاری: بعد از رسیدن آنان به منطقه چه اقداماتی را انجام دادید؟

مهدی فتاپور: ما ابتدا تلاش کردیم با رفقایمان در قسمت ترکمن نشین تماس برقرار بکنیم. تنها امکان ما ارتباط تلفنی بود. متأسفانه کسی که در آن طرف خط بود به ما اعتماد نمی کرد و ما هر چه کوشیدیم که او ما را به یکی از رفقا و یا مسئولین ستاد مرتبط کند، او نپذیرفت. او می گفت اینجا هیچ فارس و فدائی وجود ندارد و هر کاری با مسئولین ستاد دارید به من بگوئید تا من به آنها بگویم. بالاخره به این نتیجه رسیدیم که یکی از ما باید بطرف دیگر رفته و ارتباط را وصل بکند. مهدی سامع داوطلب شد که به بخش ترکمن نشین برود. رفتن او به آنطرف خالی از خطر نبود ولی چاره‌ای نداشتیم. ما از طریق همان تلفن اطلاع داده و ساعت و مسیر حرکت را اطلاع دادیم. هیات دولت هم تعدادی از افراد مطمئن تر را در آن کوچه مستقر کرد. مهدی فردای آن روز به بخش ترکمن نشین رفته و ارتباط ما را با سایر اعضا هیات سازمان و مسئولین ستاد برقرار کرد. مهدی سامع پس از رسیدن به آن طرف و صحبت با مسئولین ستاد با ما تماس گرفته و اطلاع داد که همه آنها همان تحلیل و موضع ما را دارند ولی به هیات دولت بدبینند و فکر نمی کنند که آنها واقعا خواهان صلح باشند. ما به هیات دولت پیشنهاد دادیم که منطقی ترین راه دیدار رو در رو با مسئولین ستاد و مذاکره راجع به شرایط آتش بس است. هیات دولت از این پیشنهاد استقبال کرد و قراری برای رفتن نماینده هیات دولت به بخش ترکمن نشین و مذاکره با مسئولین ستاد تنظیم شد.

وهاب انصاری: وضعیت جنگ در این چند روزه چگونه بود؟

مهدی فتاپور: جنگ در این دو روز نیز با شدت ادامه داشت. هر روز چند اتوبوس جدید پر از کمیته ای های مسلح وارد می شد. با وجود آنکه کمیته ای ها از نظر تعداد و تجهیزات برتر بودند، ولی بدلیل بی سازمانی و بی اطلاعی مسئولینشان از فنون نظامی در موضع برتر نبودند و تلفات و زخمی های آنها بیش از ترکمن ها بود.

ترکمن ها بسیار منضبط عمل می کردند. آنها تک تیراندازان ماهری داشتند که در محل های مناسب سنگر گرفته و در لحظات مناسب شلیک می کردند. کمیته ای ها که نمی توانستند این موضوع را هضم کنند، تصور می کردند روسها و یا فدائیان تفنگ های دوربین دار مخصوصی در اختیار آنها گذاشته اند و خود این شایعه و یا تصور، روحیه آنها را خراب تر می کرد بطوریکه در فاصله دور از جبهه نیز در خیابان ها با احتیاط و ترس

برای ارائه تصویر از درهم ریختگی و بی سازمانی کمیته ای ها مثالی می زنم. یکی از مسئولین نظامی آنها جوانی بود، تنومند که مدتی نیز در خارج از کشور بسر برده بود و همیشه با اعضا هیات این طرف و آن طرف می رفت. وی مرتب می گفت باید گنبد را به گورستان کمونیست ها تبدیل کرد. آنها اشتباه کردند و به قتلگاه خود آمده اند و نباید گذاشت یک نفر از آنها زنده از این مهلکه جان سالم بدر برد. یک روز با اعضا هیات دولت نشست بودیم و صحبت می کردیم که دیدیم او سراسیمه وارد شده و می خواهد چیزی را مطرح کند. ملیحی که می ترسید او خبری سری داشته باشد و نمی توانست دلیلی بیاورد. شروع کرد به داد و بیداد و دعوا با او که چرا با چکمه وارد اطاق شده و محلی را که آنها در آن نماز می خوانند را نجس کرده و سعی کرد او را از اطاق بیرون ببرد. ولی او در حین دعوا و داد و بیداد مساله را مطرح کرد. معلوم شد که آنروز زره پوشی وارد شده و تعدادی از کمیته ای ها فوراً سوار زره پوش شده اند و خواسته اند مستقیماً با زره پوش به سنگرهای ترکمن ها حمله کرده و کار را یکسره کنند. راننده که گویا تا آنروز فقط با ماشین شخصی رانندگی کرده بود، زره پوش را به داخل جوی آب انداخته بود و همه رفت و آمدها مختل شده بود. این زره پوش تا پایان جنگ در همانجا ماند و راه را بسته بود.

وهاب انصاری: ملاقات هیات نمایندگی دولت با نمایندگان ترکمن ها چگونه پیش رفت؟

مهدی فتاپور: فردا صبح مطابق قراری که ما تلفنی تنظیم کرده بودیم، رسولی و چند نفر دیگر برای مذاکره به بخش ترکمن نشین رفت. من هم همراه این هیات بودم. در مسیرمان ما باید از چند خانه که سنگرهای مقدم بود می گذاشتیم. در همان ابتدای ورود یکی از دوستان قدیمی ام بنام بهمن را دیدم. او بسیار خوشحال شد و برای روبوسی جلو آمد. من بزحمت توانستم با نگاه باو بفهمانم که آشنائی ندهد. او که فرد تیزهوشی بود متوجه شد و دیگران هم متوجه شده و کسی با من صحبت نکرد. هیات نمایندگی ترکمن ها که من از میان آنان توماج و واحدی را می شناختم بسیار سنجیده برخورد کردند. آنها مطرح کردند که بهیچ وجه قصد جنگ ندارند و تنها خواستار امنیت همه ترکمن ها، آزادی زندانیان و ادامه فعالیت ستاد و کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن هستند. پیشنهادات آنها برای رسولی کاملاً قابل پذیرش بود و همانجا تصمیم گرفته شد که از فردای آنروز آتش بس برقرار گردد. پس از این ملاقات و برخورد سیاسی و منطقی هیات نمایندگی ترکمن ها نظر اعضا هیات دولت نسبت به آنان تغییر کرد.

بعد از بازگشت، اعلام آتش بش و لوله ای بوجود آورد. کمیته ای ها اکثراً ناراضی بودند و شروع به پج پج با یکدیگر کردند. معلوم بود که قصد خرابکاری دارند. هنوز چند ساعتی نگذشته بود که آنها جمعیت زیادی از مردم شهر را بسیج کردند. مردم در مقابل دفتر هیات دولت جمع شده و می گفتند که سازش با ترکمن ها خیانت به آنهاست و آنها اجازه نخواهند داد که آتش بس عملی شود. رسولی از طرف هیات دولت صحبت کرده و گفت که هیات دولت نماینده دولت اسلامی است و هر کس جمهوری اسلامی و خمینی را قبول دارد باید با این هیات همکاری کند. جمعیت با هو کشیدن اعتراض کرده و اجازه ندادند او صحبت خود را ادامه دهد. پس از وی پدر رضائی ها صحبت کرد. او طرح کرد که جنازه برادران ما وسط خیابان افتاده است و این معصیت دارد. ما باید

آتش بس را بپذیریم، که بتوانیم این اجساد را جمع کنیم و بخاک بسپاریم. در ادامه گفت که وی پس از ۷ سال تازه فهمیده قبر پسرش کجاست و روزهای عید را بجای آنکه سر قبر پسرش برود. اینجا آمده است و چطور ممکنست بگذارد کاری علیه مردم و هم کیشانش انجام شود. او در حین صحبت هایش خود به هیجان آمده و به گریه افتاد. جمعیت کاملاً تحت تاثیر حرفهای او قرار گرفت و بخشی از آنان همراه وی به گریه افتادند. او از مردم خواست که به آنها اعتماد کنند و مطمئن باشند هر چه میکنند بخاطر آنهاست و با کسی علیه آنان سازش نخواهند کرد. پس از این صحبت جمعیت متفرق شد و برنامه کمیته ای ها با شکست مواجه شد. بعد از ظهر سرهنگی که روز اول جنگ توسط ترکمن ها دستگیر شده بود و رسولی آزادی فوری او را بعنوان یکی از شروط آتش بس مطرح کرده بود، آزاد شد. با وجود آنکه وی در اطراف گنبد زندانی شده بود و طبیعتاً روستائیان زندانبان وی در بحبوحه جنگ با وی خوش رفتاری نکرده بودند. برخوردی بسیار مثبت و مسئولانه نموده و آمادگی خود را برای هرگونه همکاری با هیات دولت جهت برقراری صلح اعلام نمود. در صحبتی که ما آن روز با هیات دولت داشتیم. تاکید نمودیم که اگر پس از برقراری آتش بس و برچیده شدن سنگرها، حفظ نظم بدست کمیته ای ها باشد، آنها قطعاً شروع بدستگیری و اعدام شرکت کنندگان در جنگ خواهند نمود و جنگ مجدداً آغاز خواهد شد و صحیح آنست نیرویی مسئول کنترل آتش بس باشد که در جنگ شرکت نداشته است و پیشنهاد کردیم که این مسئولیت به یک واحد از همافرها محول شود. آنها نظر ما را پذیرفتند، ولی بدلیل آنکه همافرها در جریان انقلاب به عنوان نیروی چپ و متمایل به فدائیان شهرت یافته بودند با این نیرو موافق نبودند. این مسئولیت در تماسی که رسولی با تهران گرفت به یک واحد از نیروهای هوانیروز محول شد و قرار شد که آنها فوراً به منطقه اعزام شوند. به نظر می رسید همه چیز خوب پیش رفته و

پایان

جنگ

عصر آنروز مجدداً تیراندازی آغاز شد. خیلی زود متوجه شدیم که یک بخش از کمیته ای ها برای جلوگیری از برقراری صلح شروع به تیراندازی نموده اند. تک تیرها بسرعت گسترش یافت و صدای شلیک نشان از یک حمله گسترده می داد. رفقای ما از طرف دیگر تلفن زده و نگرانی خود را از این حمله کمیته ای ها مطرح کردند. من دو بار با امیر و یک بار با مستوره صحبت کردم. آنها می گفتند که ترکمن ها نگران هستند و بیم آن دارند که فریب خورده باشند و نظر من را می خواستند. هیات دولت مستاصل شده بود. مسئولین کمیته ها حاضر به همکاری با آنها نبودند. آنها مرتب از ما خواهش می کردند که از ترکمن ها بخواهیم که خود را کنترل کرده و به شلیک ها پاسخ ندهند تا آنها بتوانند کاری انجام دهند. رسولی پس از ناامیدی از صحبت با مسئولین کمیته ها با تهران تماس گرفت و آنها را در جریان قرار داد. در چند ساعتی که این تماس ها جریان داشت. صدای شلیک و بالاخص نارنجک اندازها از همه طرف می آمد و شدیدتر از همه روزهای قبل بود، یک لحظه قطع نمیشد. من مجدداً با مهدی تماس گرفتم و وضع این طرف را دقیق تشریح کرده و گفتم ما چاره ای نداریم جز اینکه منتظر نتیجه اقدامات هیات دولت باشیم. اگر ترکمن ها در مقابل تیراندازی کمیته ای ها شلیک متقابل کنند. دیگر جلوگیری از جنگ ممکن نیست. مهدی توضیح داد که رضع روحی ترکمنها خوب نیست. آنها بیم دارند که فریب بخورند. بالاخص آنکه کمیته ای ها زیر پوشش شلیک هایشان پیش روی می کنند و سعی دارند برخی نقاط پر اهمیت را تسخیر کنند و از طرف دیگر نارنجک ها مرتب در خانه مردم می افتد و تا بحال تعداد زیادی را زخمی کرده. ولی او هم با من هم نظر بود و میگفت که رفقای ما و مسئولین ستاد تمام تلاششان را

برای کنترل اوضاع بکار خواهند گرفت. بعدها شنیدم که رفقای ما و مسئولین ستاد در آن چند ساعت دشوار موفق شده بودند خود را کنترل کرده و بسیار خوب واکنش نشان دهند. آنها جوانترها و کسانی را که ممکن بود احساساتی شوند، از خط مقدم دور کرده و حتی بطور موقت سلاح چند نفر را گرفته بودند. چند ساعتی که من منتظر نتیجه اقدامات رسولی بودم. لحظات بسیار دشواری بود. در حالیکه آفتاب غروب می کرد و افق را قرمز رنگ کرده بود. من در انتهای یک خیابان خالی ایستاده بودم و به صدای شلیک ها که از انتهای دیگر خیابان می آمد. گوش می دادم. بتدریج با غروب آفتاب نور ناشی از انفجار نارنجک ها نیز دیده می شد. روشن بود که اگر اقدامات رسولی به نتیجه نمی رسید، کمیته ای ها به پیشروی خود ادامه می دادند و برخی نقاط را تسخیر می کردند و جنگ مجدداً آغاز می شد که نتیجه نهانی آن در هم شکستن سنگرها و کشتار جمع وسیعی از ترکمن ها بود و در میان ترکمن ها، تصمیم و تاکید امروز ما بر خویشتن‌داری بعنوان دلیل شکست مطرح می شد. بدلیل این چشم انداز که می توانست واقعیت یابد. من در آن لحظات فشار سنگینی را روی خود احساس می کردم. بعد از حدود چهار ساعت از آغاز تیراندازی، رسولی بسیار خوشحال بازگشت و گفت از طرف دفتر امام اختیار مطلق به وی داده شده و تلگرافی مبنی بر آنکه کمیته ای ها می بایست به دستورات وی عمل کنند، برای وی فرستاده شده و از من خواست که از رفقایمان بخواهم که یک ساعت دیگر هم تحمل کنند. بعدها شنیدم وی وضع را برای مهندس بازرگان تشریح می کند و او به خمینی خبر می دهد. در شرایط در هم ریخته ماههای پس از انقلاب طبیعی بود که همه مسئولین و خود خمینی از درگیری و جنگ آنهم در مرز شوروی بیم داشته باشند و به همین دلیل خمینی کمیته ای ها را مکلف میکند که از تصمیمات نمایندگان دولت تبعیت کنند. کمیته ای ها هم علیرغم میل خود نمی توانستند از دستور امام سرپیچی کنند. و بتدریج صدای شلیک ها کمتر و کمتر شد و حوالی ساعت ۹ شب کاملاً قطع شد. فردای آن روز یک واحد از نیروهای هوانیروز به گنبد اعزام شده و در مناطق حساس شهر مستقر گردیدند و سنگرها جمع آوری گردید و زندگی طبیعی در شهر آغاز گردید.

وهاب انصاری: همانطور که می دانید بعد از جنگ اول نفوذ کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن به تبع آن نفوذ سازمان در میان ترکمن ها افزایش یافت، شما فکر میکنید دلایل افزایش نفوذ کانون و سازمان در میان ترکمن ها چی بود؟

مهدی فتاپور: کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن تا جنگ دوم (حدود ۹ ماه بعد) به فعالیت علنی خود ادامه داد و نفوذ آن نه تنها افزایش یافت. بلکه به تنها جریان سیاسی صاحب نفوذ در میان ترکمن ها بدل گردید. این کانون و ستاد مرکزی شوراهای خلق ترکمن در عمل همانند ارگانه‌های یک حکومت خودمختار در محل بودند. از نظر ترکمن ها جنگ با پیروزی آنان خاتمه یافته بود. کانون نیروی رهبری کننده این جنگ بود. ترکمنها پس از سالها احساس می کردند که موفق شده اند در برابر فارس ها و ترک ها مقاومت کنند و پیروز شوند. این جنگ نفوذ کانون و به تبع آن سازمان را در ترکمن صحرا بمراتب افزایش داد. دفاع سازمان و کانون از

تقسیم زمین میان دهقانان، نفوذ آنان را در میان روستائیان باز هم بیشتر افزایش داد.

وهاب انصاری: به نظر شما آیا می‌شد از جنگ اول و دوم در ترکمن صحرا اجتناب کرد؟

مهدی فتاپور: عوامل شکل دهنده جنگ اول را من در ابتدای مصاحبه توضیح دادم. در فضای روزهای اول انقلاب مشکل میشد بر عوامل ذکر شده غلبه کرد. من پس از جنگ اول مستقیماً با وقایع ترکمن صحرا در ارتباط نبودم و از جزئیات اتفاقات مستقیماً مطلع نیستم. ولی به نظر من در بوجود آمدن این جنگ جزئیات و اتفاقات نقش مهمی نداشتند. جنگ دوم در شرایطی آغاز شد که هم ما و هم حکومت سمت‌گیری‌های روشن‌تری داشتیم. روشن بود که برای حکومت جمهوری اسلامی قابل قبول نیست که در یک منطقه از کشور در عمل حکومت دیگری با سیاست‌های متفاوت اعمال شود. ما می‌توانستیم پیشاپیش بدانیم که سیاست جاری در ترکمن صحرا به جنگ و شکست ترکمن‌ها و کانون فرهنگی-سیاسی منجر خواهد شد. جلوگیری از جنگ تنها در صورت درک این شرایط و اتخاذ سیاستی از پایه متفاوت ممکن بود. علاوه بر این در این دوران یک سلسله اقدامات چپ روانه مثلاً در تقسیم زمین‌ها صورت گرفت که نیروی وسیعتری را به ضرورت در هم شکستن کانون متقاعد کرد. در چارچوب سیاست پیش گرفته شده توسط سازمان و کانون، جنگ دوم و آنچه پس از آن رخ داد، اجتناب ناپذیر بود.

*این مصاحبه در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۸۰ انجام گرفت. در شماره ۱۵۷ نشریه کار به چاپ رسید. اکنون با اصلاحاتی دو باره در فضای مجازی منتشر می‌نمائیم.